

سوال و اغراض ثانوی آن در غزلیات حافظ

دکتر حمیدظاهری^۱

چکیده

غرض اصلی سوال در زبان خبر و ارجاع، طلب آگاهی و اطلاع است. جملات سوالی از انواع جملات انشایی است که درستی و نادرستی آن ها را نمی توان دریافت. سوال در ادبیات به دلایلی چند در غرض اصلی خود به کار نمی رود، بلکه در بردارنده ی غرض ثانوی و فرعی است. موضوع سوال و کاربرد آن با اغراض ثانوی، از مباحث علم معانی است. گاهی خبر، امر، نهی و عواطف به اقتضای حال و افزونی تاثیر بر مخاطب در قالب سوال مطرح می شود. از دیگر سو چون در ادبیات مخاطب مشخص و واقعی ممکن است وجود نداشته باشد، سوال ادبی غالباً بی پاسخ خواهد بود زیرا که گوینده پاسخ را می داند و از این منظر می توان سوال ادبی را سوال بلاغی خواند. در این مقاله نویسنده به بررسی انواع سوال از حیث ساخت و هم از جهت بسامد کاربرد آن در اغراض ثانوی در غزلیات حافظ پرداخته است تا جایگاه سوال و اغراض ثانوی آن در ادبیات بهتر نموده شود. برای انجام این پژوهش تمام غزلیات حافظ را مطالعه و سوال های

آن را استخراج نموده و با دقت به بررسی اغراض ثانوی هریک پرداخته است، سپس آن ها را دسته بندی نموده و برای پرهیز از درازگویی و عدول از چارچوب کمی مقاله به ذکر نمونه هایی از هر غرض بسنده کرده است. نتیجه ای که از این مقاله به دست آمده، این است که اغراض ثانوی سوال در ادبیات متعدد و متنوع است و منحصر به همان تعدادی نیست که دانشمندان و محققان علوم بلاغی در کتب از آن ها یاد کرده اند. همچنین از آن روی که قرینه ای در جمله برای شناخت غرض ثانوی سوال موجود نیست، دریافت غرض دشوار است. دیگر این که حال خواننده ی اثر و نوع خوانش و تکیه و آهنگی که در خواندن متن اعمال می کند، در برداشت نوع غرض موثر است و مهم این که هر سوال ممکن است چند غرض ثانوی را در برداشته باشد.

واژه های کلیدی: سوال، غرض ثانوی، انکار، تقریر، تعظیم،

غزلیات حافظ

(۱) مقدمه

اغراض ثانوی سوال محدود به همان هایی نیست که در کتاب های بلاغت عربی یا فارسی از آن ها نام برده شده و یا شاهدهی ذیل آنها نقل شده است. بلکه اغراض سوال متعددتر و متنوع تر از آنی است که معرفی شده است. همین گونه است احتمال استنباط و برداشت بیش از یک غرض ثانوی یا فرعی از یک سوال بلاغی، بدین تفصیل که همیشه نمی توان یک غرض خاص از یک سوال ادبی برداشت کرد، ممکن است یک سوال حاوی چند غرض ثانوی باشد. در برداشت اغراض چندگانه از یک سوال، زمینه و حال و هوای خواندن سوال، آهنگ و طریقه خوانش جمله ی سوالی و تکیه هایی که در خواندن یک جمله سوالی بر آن وارد می شود، اغراض متفاوت و

متنوعی را به ذهن متبادر خواهد ساخت. در شعر حافظ اغراض بیشتر به صورت توأم به کار رفته اند زیرا زبان حافظ این استعداد را بیش از زبان دیگر شاعران فارسی گو دارد.

سوال به دلایلی چند در ادبیات با مفهوم و غرضی غیر از طلب آگاهی و اطلاع به کار می رود که دلیل مهم آن اقتضای حال مخاطب است. گوینده به ضرورت و لزومی که موضوع و مطلوب حکم می کند، اخبار، امر و نهی را در صورت و ساخت سوال بیان می کند، چون می داند که تاثیر امر یا نهی یا خبر بر مخاطب در قالب استفهام به مراتب بیشتر از قالب خبر یا امر و نهی است. گوینده برای این که خواننده یا شنونده را سریعتر و بهتر به کار وادارد یا از آن باز دارد و یا او را بر انگیزد، مطلوب خود را به ضرورت در فرم و ساخت سوال بیان می کند. این شگرد مخصوص عالم ادب نیست بلکه در گفتار معمول و روزمره و خطابه و موعظه نیز مورد استعمال دارد. وقتی کودکی به آسانی تن به کار نمی دهد، والدین می دانند که امر مستقیم کارگر نیست، امر را با ساخت سوالی به او باز می گویند یا حتی گاهی بیان امر را در ساخت جمله ای خبری به او می رسانند. این شگردی است برای تاثیر بیشتر و همان است که اهل فن، "بلاغت" اش می خوانند.

در ادبیات شاید مخاطب واقعی و حاضر وجود نداشته باشد تا اقتضای حال او دقیقاً برای گوینده مشخص باشد، از این روست که جملات پرسشی در زبان ادب، جهت کسب آگاهی و اطلاع از مستفهم عنه (مورد سوال) نیست، بنابراین در ادبیات از اغراض ثانوی و فرعی سوال بحث می شود، تا اغراض اولیه و اصلی. این کارایی و کارکرد سوال در ادبیات، موضوع علم معانی است. این شگرد هنری جهت تاثیر بیشتر سخن بر شنونده و خواننده به کار گرفته می شود؛ مثلاً آن جا که حافظ می خواهد بی خبری و عدم اطلاع بی دردان را از عالم پر رمز و راز درون عاشقان بیان کند و بعد معنوی این بی خبری را خبر دهد، آن را بدین گونه در ساختنی سوالی می سراید:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل کجا داند حال ما سبکباران ساحل ها

(غزل ۱)

و یا وقتی نیما بی تابی درون و انتظار سوزنده ی خود را از تاخیر و کندی باریدن باران (تحول

و انقلاب در کشور) بیان می کند، این خبر را در ساختنی پرسشی، چنین ابراز می دارد:

"قاصد روزان ابری، داروک! کی می رسد باران؟" (مجموعه ی کامل اشعارنیمما / ۵۰۴)

این بی تابی شعر نیما درست همان بی تابی عالم خبر است که وقتی انتظار آمدن کسی را داریم می گوئیم: "پس چرا نیامد؟"

در بلاغت فارسی شاخصه هایی مطمئن، گویا و ممیز برای تمایز و تفکیک اغراض ثانوی جملات پرسشی ذکر نگردیده است تا مخاطب به مدد آن شاخصه ها دقیقاً اغراض را از هم باز شناسد. گاهی نیز دو غرض مکمل هم، و یا یکی تالی غرض دیگر است. مثلاً غرض تعظیم غرض اغراق و حیرت و تعجب و غرض تحقیر، اغراضی چون طنز و تمسخر رامی تواند در پی داشته باشد. ملاک ها و شاخصه هایی چون آهنگ، تکیه و معنای جمله ما را در فهم بهتر غرض ثانوی سوال، یاری خواهد کرد.

همین طور شاخصه و نشانه ی دقیق برای بازشناسی غرض تقریر از انکار یا نفی ذکر نگردیده است و خواننده در تعلیق بازشناسی اغراض ثانوی سوال گرفتار می شود. عجز و یاس نیز در معنا و مفهوم به هم نزدیکند و تا حدودی تمنا و آرزو را نیز به عنوان غرضی تابع و تالی می توانند در پی داشته باشند. تعریف شاخصه ها و نشانه هایی که بتوانند اغراض ثانوی سوال را از هم تفکیک کنند، غیر ممکن نیست و این تلاش برای بازشناساندن اغراض ثانوی بسیار ضروری است و باید صورت پذیرد. ذکر این نکته نیز خالی از ظوافت نیست که سهمی ولو ناچیز از دریافت غرض و یا تحمیل غرضی خاص از اغراض ثانوی مربوط به حال و هوا و غرض خواننده یا شنونده است و وجود مرز لغزان بین اغراض، استنباط چند غرض را ممکن و آسان خواهد ساخت.

جملات سوالی گاهی نیز به ندرت در معنا و مفهوم حقیقی خود به کار می روند، اما این کاربرد آن قدر ناچیز و کم بسامد است که ارزش مختصه ساز (در اصطلاح سبک شناختی) ندارد. مثلاً در ۵۰۰ سوال به کار رفته در شعر یک شاعر وقتی ۲ سوال در معنای حقیقی و اولی خود به کار می رود، و مابقی سوال ها در غرض ثانوی، بحث در اغراض اولی و حقیقی سوال در شعر این شاعر جایگاهی نخواهد داشت.

در برخی از کتب بلاغی فارسی که نویسنده و مولف آن تحت تاثیر بلاغت عرب است و کتاب تالیفی او در حکم ترجمه کتب بلاغی عرب است، به تبع چند غرض ثانوی برای سوال و

جملات پرسشی با شاهد فارسی ذکر گردیده است و در برخی کتب بلاغی فارسی نیز تا سی غرض ثانوی برای جملات مورد بحث ذکر گردیده است اما با تحقیق و تفحص گسترده تر در آثار ادب فارسی، اغراض دیگری را می توان بر موارد یاد شده افزود.

بررسی انواع و بسامد هر یک از جملات موجود در دیوان های شعر و نوشته های مثنوی علاوه بر ارزش ادبی، می توانند ارزش سبک شناختی خصوصاً در شناخت افکار، اندیشه ها و زوایای شخصیتی شاعران و نویسندگان داشته باشد. برای مثال افزونی بسامد جملات خبری در شعر یک شاعر می تواند حکایت گری عمق اطلاعات او از جهان برون و عالم درون باشد. پرسش های شاعر می تواند نشانگر دقت توجه او در زوایای مختلف حیات علمی، فرهنگی، اجتماعی، دینی و ... باشد. انواع و اغراض ثانوی موجود در جملات شعر یک شاعر در جامعه شناسی زبان و شناخت فرهنگ و اجتماع زمان او راهنما و هدایت گر خوبی خواهد بود، زیرا که کاربرد جمله در غرض ثانوی به اقتضای حال مخاطب و زمانه شاعر است.

تحقیق در ادات استفهامی که شعرا در شعر خود برای ساخت جملات سوالی به کار می برند، می تواند به عنوان شاخصه هایی گویا در شناخت فکر و اندیشه شاعر، مورد استفاده قرار گیرد.

۲) پیشینه ی تحقیق

بحث و سخن در اغراض ثانوی سوال در ادبیات از مباحث و مطالب باسابقه و دیرین بلاغی است.

درباره اغراض فرعی و مجازی استفهام اولین بار زمخشری سخن گفته و برای برخی از استفهامات قرآن کریم غرض فرعی یا ثانوی ذکر نموده است. او معتقد است سوال می تواند معانی مجازی نفی، تقریر، تحکم و تعظیم داشته باشد (شوقی، ۳۴۳)

تفتازانی نیز در مختصر المعانی به طور مفصل از اغراض مجازی سوال بخصوص ادات استفهام سخن گفته است (شیرازی، ج ۲)

استفهام مثل مباحث مختلف بلاغی عرب از طریق ترجمه و تقلید به بلاغت فارسی راه یافته است و مترجمان و نویسندگان این فن شواهدی از شعر فارسی را بدان افزوده اند، و گاهی به صورت ترجمه بی کم و کاست در کتب بلاغی فارسی ذکر کرده اند. در سال های اخیر تلاش هایی در خصوص تدوین کتب بلاغی بر اساس زبان فارسی یا حداقل نزدیک به آن صورت گرفته است، ولی تا تدوین کتابی شایسته بر مبنای زبان و ادب فارسی در حوزه علم معانی فاصله بسیار است.

در بیان تعداد اغراض ثانوی سوال در ادب نیز همین تقلید در اغلب کتب بلاغی فارسی مشهود است و اغراض ثانوی عمده ای که از کتب عربی به شیوه تقلید و ترجمه راه جسته، عبارت است از: استبطاء، تعجب، تنبیه، امر، نهی، استعجاب، استیناس، وعید (تهدید و تخویف) تحکم و تقریر، که تمامی این اغراض در مختصر المعانی مذکور است و در برخی شرح ها و ترجمه هایی که بر مختصر المعانی نوشته شده، شواهدی فارسی نیز برای این اغراض آورده شده است. البته تقلید و یا ترجمه صرفاً امری ناپسند نیست و علمای بلاغت فارسی در چند دهه اخیر برای این که بتوانند کتابی برای دانشگاه ها در رشته زبان و ادبیات فارسی فراهم سازند، چاره ای جز تقلید و ترجمه نداشته اند. اما امروز بر محققین این حوزه فرض است که در این حوزه پژوهش هایی را بر مبنای ساخت زبان فارسی انجام دهند، چرا که ساخت زبان فارسی با زبان عربی تفاوت های بسیار دارد. گاهی تقلید و ترجمه سبب می شود که محقق نتواند نگاه و نظری نو به مباحث علم معانی داشته باشد و اگر غوری در کتب بلاغی چون کتب زمخشری، سکاکی، فخررازی، خطیب قزوینی، تفتازانی و ... صورت گیرد، مشخص می شود که قریب به اتفاق مباحث بلاغی حوزه معانی آن ها در حول قرآن کریم شکل گرفته است، در حالی که شعر و ادب مضامین و ماهیت و حال و هوای مخصوص به خود دارد. مثلاً در برخی از کتب اخیر علم معانی حدود سی غرض ثانوی برای سوال ذکر گردیده است و این نشان وسعت محدوده ی این علم و مباحث آن است.

برخی از شارحان غزلیات حافظ، در ذیل شرح و تفسیریات گاه به اغراض ثانوی موجود در بیت اشاره کرده اند، اما این اشارات، همه ی اغراض موجود در سوالات حافظ را در بر ندارد. مثلاً استاد بهاء الدین خرمشاهی در تفسیر بیت "مگرتوشانه زدی زلف عنبرافشان را که بادغالیه سا

گشت و خاک عنبربوست" می نویسد: "مگر در این جا افاده ی قطع و یقین می کند. یعنی این است و جز این نیست که تو زلف عنبر افشان را شانه زده ای که چنین و چنان شده است" (خرمشاهی، ۱۳۷۲: ۳۳۱)

۳) ماهیت و ساخت سوال در زبان فارسی و غزلیات حافظ

جملات پرسشی زبان فارسی دو گونه اند: ۱- گونه ای دارای ادات یا کلمات پرسش اند ۲- گونه ای دیگر دارای آهنگ خیزان هستند و نشانه ی پرسش آن ها آهنگ خیزان یا زیر است. همین آهنگ نقش برجسته در تمایز این نوع جملات پرسشی از جملات خبری دارد. در دستگاه پرسش زبان فارسی، جملاتی هستند که الزاما آهنگ خیزان دارند و ادات پرسش آن ها (آیا، مگر و هیچ) است. این کلمات پرسش وقتی با فعل مثبت و ساخت ایجابی به کار می روند و در ساختمان گروه فعلی آن ها عنصر منفی ساز وجود ندارد، انتظار گوینده دریافت جواب منفی است، اما وقتی فعل آن ها منفی است، گوینده انتظار جواب مثبت دارد. (باطنی، ۱۳۷۰: ۸۳-۸۹) تا حدودی این ساخت و قاعده در زبان ادب و شعر حافظ صدق می کند، یعنی سولاتی در شعر حافظ وجود دارند که با ادات پرسش یاد شده، همراهند و فعل آن ها نیز مثبت است، اما غرض ثانوی آن ها منفی است. اما از آن جا که زبان ادبیات و عالم خیال گاه با واقعیت تفاوت دارد و هنجار گسریزی های مختلف از زبان معیار ادبیات می آفرینند، گاهی با قاعده ای متفاوت از قاعده ی یاد شده مواجه می شویم. وقتی حافظ می گوید:

مگر توشانه زدی زلف عنبر افشان را که باد غالیه سا گشت و خاک عنبربوست

با این که فعل منفی نیست، ولی پاسخ مثبت است. هر چند این پرسش متعلق به عالم خیال است.

ابیات پرسشی غزلیات حافظ دارای ساخت زیر هستند:

۱- سولاتی که با ادات و کلمات پرسش، سوالی شده اند ۲- سولاتی که با آهنگ و

موسیقی سوالی شده اند. تامل در نوع ادات پرسش می تواند ما را به درک بیشتر و بهتر جهان بینی حافظ راه بنماید و حتی اگر با این نیت (که حافظ با چه سولاتی روبه رو بوده است)، بخواهیم اندیشه و فکر حافظ را بررسی نماییم، ممکن خواهد بود. در جدول زیر تعداد جملات سوالی در

غزلیات حافظ و انواع ادات و بسامد هر یک ذکر گردیده است. همچنین پربسامدترین ادات سوال و کم بسامدترین آن. اغراض ثانوی به دست آمده از شعر حافظ نیز با ذکر بسامد مشخص شده است که تحلیل هر یک از آن ها می تواند تعدادی از حقایق پنهان و نهفته شعر حافظ را باز نماید. در غزل های حافظ کلمه پرسش «کجا» با اسناد «است» نیز به کار رفته است. «چه» نیز با اسناد «است» به صورت «چیست». ادات «کو» نیز صورت دیگری است از «کجاست». در غزل های حافظ کلمه پرسش «کی» (چه کسی) وجود ندارد.

الف) جدول بسامدی ادات استفهام در شعر حافظ

از پربسامدترین تا کم بسامدترین

ادات استفهام	چه	کی	که	کجا	کجاست	چرا	کو	چیست	مگر	چند	کیست	چگونه	آیا	کدام	چون	کدامین	این
دفعات کاربرد	۱۶۶	۶۵	۴۸	۴۲	۳۸	۳۵	۳۲	۳۲	۲۲	۲۱	۱۷	۱۲	۱۲	۱۱	۸	۲	۱

در این تحقیق ۴۲۹ جمله سوالی در (غزلیات حافظ) به دست آمده است که ۱۶ جمله با آهنگ سوالی شده و ۴۱۳ جمله با ادات استفهام. در میان جملات سوالی ادات «چه» بیشترین بسامد را با ۱۶۶ بار کاربرد به خود اختصاص داده و ادات «کدامین»، «آلا» و «آین» با ۱ بار کمترین کاربرد را دارا می باشند.

اغراض ثانوی سوال در غزلیات حافظ بالغ بر ۴۵ غرض است که تعدادی از آن ها از بسامد بسیار پائینی برخوردارند اما اغراضی چون انکار، نهی، استبطاء (بیان بی تابی) استبعاد، برانگیختن، تعظیم، تعجب و حیرت، تمنا و آرزو، عجز و ناتوانی، استرحام و ... بسامد بالا و قابل توجهی در غزل حافظ دارد.

در پرسش های با ادات، او از ۱۶ واژه یا ادات پرسش استفاده کرده است. بررسی این نوع پرسش های او در سطح یا غرض اولی، شاخصه ها و مختصه های گویایی در شناخت نوع پرسش هایی که شاعر با آن ها روبه رو بوده است، بسیار راه گشاست.

برخی از بسامدهای ادات پرسش حافظ محصول گستردگی حوزه شمول و محتوای آن هاست. مثلاً واژه پرسش «چه» به مراتب حوزه گسترده تری نسبت به «کی» دارد. همین طور حوزه دلالتی چیست. بیش از حوزه ی «کیست» می باشد و قس علی هذا.

سوالات حافظ عمدتاً دارای غرض فرعی هستند و این شیوه صرفاً برای افزایش تاثیر کلام خوداست، زیرا شاعر خود می پرسد و خود پاسخ می دهد. این شیوه یادآور این نکته است که شاعر یا نویسنده دست آوردهای خود را که سوال و مشکل دیگران نیز می تواند باشد، جهت آسودگی و آرامش مخاطب و اخبار به آن ها مطرح می سازد. چه بسا یافتن پاسخ بسیاری از پرسش های حیات بشری برای عوام دشوار و خارج از تاب و توان آنان باشد، ولی شاعر آن را به هر طریق ممکن درمی یابد و در اختیار او قرار می دهد. کدام پند و عبرت می تواند در بندند وجود انسان زمانه ی حافظ بهتر از قالب سوال زیر اثر کند:

دیدي آن قهقهه کبک خرامان حافظ که زسر پنجه شاهین قضا غافل بود

(غزل ۲۰۷)

یا بهتر از بیت زیر می توان به گوشه نشینی و بر کرانه بودن صدق در زمانه حافظ بهتر از سوالی که او مطرح می کند، اشاره کرد: زشت صدق گشادم هزار تیر دعا ولی چه سود یکی کارگر نمی آید. (غزل ۲۳۷)

یا چگونه می توان دیگران را به خلوت و عزلت دعوت، و تماشای عالم را تحقیر کرد، جز آن گونه که حافظ می گوید:

خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است چون کوی دوست هست به صحرا چه حاجت است
(غزل ۳۳)

در بررسی اغراض ثانوی سوالات حافظ نکته ی مهم و شایان توجه دیگر آن است که اغلب ابیات اغراض توأم و یا نزدیک به هم دارند؛ یعنی چند غرض را می توان از یک سوال استنباط کرد و دلایل چندی برای آن ذکر کرد. حافظ توانمندی اعجاب آوری در ترکیب و توأم ساختن اغراض ثانوی دارد، همان طوری که این قدرت را در آفرینش ایهام دارد. او به راحتی چند غرض

را در ساخت یک جمله سوالی ترکیب می کند و کوتاه سخن این که شعر او آینه ای است تمام نما که هر کس می تواند نقش خود را در آن ببیند.

صرف نظر از آهنگ خیزانی که در ساخت جملات سوالی بدون ادات در شعر حافظ وجود دارد، بسیاری از ادات پرسشی حافظ نیز به جمله آهنگ خیزان یا زیر و برشونده می دهند و این آهنگ خود تاثیر کلام را مضاعف می کند و سبب می شود خواننده و شنونده بیشتر تحت تاثیر سوال حافظ قرار گیرد و این از خصایص جمله های پرسشی زبان فارسی است. (باطنی، ۱۳۷۰: ۸۳-۸۹)

در برخی ابیات پرسشی حافظ، جملات با فعل (بود) همراه هستند. چنین به نظر می آید که این فعل کلمه یا ادات پرسش است. این برداشت به جهت تکیه بر بودن این فعل است، در حالی که چنین جمله ها را، آهنگ خیزان پرسشی می سازد. معمولاً همراه این افعال ادات پرسش (آیا) آمده است، مثل بیت های زیر:

بود آیا که در میکده ها بگشایند گره از کار فرو بسته ما بگشایند (غزل ۲۰۲)

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند (غزل ۱۹۶)

در دو بیت فوق چون جای قرار گرفتن (آیا و بود) تغییر کرده، تکیه ی آن دو مصراع نیز تغییر کرده است.

در جدول مشروح بسامدی که از انواع سوال در شعر حافظ ارایه شده، اغراض ثانوی سوالات حافظ را آشکار می کند که نگارنده به فراخور حجم مقاله به ذکر شواهدی از آن ها و توضیح هر یک اکتفا می کند.

جدول بسامدی اغراض ثانوی سوال درغزلیات حافظ

غرض ثانوی	کاربرد منحصر	کاربرد توأم	بسامد کل
انکار	۲۹	۲۹	۵۸
تعظیم	۱۳	۲۳	۳۶
تمنا و آرزو	۱۶	۱۵	۳۱

۲۶	۱۸	۸	تعجب و حیرت
۲۱	۱۰	۱۱	عجز و ناتوانی
۲۱	۹	۱۲	تحقیر
۱۸	۸	۱۰	نهی
۱۷	۸	۹	استرحام
۱۵	۷	۸	تشویق
۱۴	۴	۱۰	تقریر
۱۴	۲	۱۲	استبطاء و بیتابی
۱۴	۴	۱۰	حصر
۱۲	۶	۶	تاسف و تاجر
۱۲	۳	۹	یاس و ناامیدی
۷	۶	۱	حسن طلب
۷	۳	۴	کثرت
۶	۳	۳	شمول حکم
۵	۳	۲	طنز و تمسخر
۴	۱	۳	تجاهل عارف
۴	۲	۲	گلایه
۳	۲	۱	ملامت
۳	-	۳	جلب توجه مخاطب
۳	۱	۲	عبرت
۳	۳	-	اغراق
۳	۱	۲	تاکید

۲	۱	۱	هشدار
۲	۱	۱	تضاد
۲	-	۲	سوال حقیقی
۲	۱	۱	انتظار
۱	-	۱	عتاب
۱	-	۱	قلت
۱	-	۱	نفرین
۱	-	۱	اظهار اندوه
۱	-	۱	خیجالت
۱	-	۱	تعجیل

الف) استفهام انکاری: از حدود ۶۰۰ سوال به دست آمده از شعر حافظ ۶۰ سوال دارای غرض ثانوی انکار است. انکار بدین معنی است که متکلم با مورد سوال قرار دادن معنی، پیام و اندیشه موجود در سوال آن را نفی کند و منکر شود (شیرازی، ۱۳۷۵: ۲۸۸)

غرض انکار را زمخشری تحت عنوان نفی ذکر می کند (شوقی، ۳۲۸). غرض ثانوی انکار، تقریر و استبعاد مفهوم بسیار نزدیک به هم دارند. خصوصاً غرض تقریر و انکار بیشتر اوقات با غرض اصلی گوینده سوال از هم بازشناخته می شود. زمخشری می گوید: استفهامی که بر جمله ی منفی وارد می شود، تحقق مضمون آن را می رساند: یعنی مفهوم اثبات و تقریر را می رساند (همان). در شعر حافظ تقریباً نیمی از سوال هایی که دربردارنده ی غرض انکاراند، فقط بر انکار دلالت دارند و نیمی دیگر به صورت توأم با اغراض ثانوی دیگر. استفهام انکاری با اغراضی چون حصر و شمول حکم هم همراه است. از پرسش های زیر فقط غرض ثانوی انکار و نفی را می توان برداشت کرد:

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد

(غزل ۱۶۲)^۱

ای دل ار عشرت امروز به فردا فکنی مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد

(غزل ۱۶۴)

اگر نه عقل به مستی فروکشد لنگر چگونه کشتی از این ورطه بلا ببرد

(غزل ۱۲۹)

در ابیات زیر غرض انکار توأم با اغراض دیگر است:

انکار، تقریر و شمول حکم:

بی عمر زنده ام من وزین بس عجب مدار روز فراق را که نهد در شمار عمر

(غزل ۲۵۳)

یعنی کسی روز فراق را در شمار عمر نمی نهد (نفی) همه، روز فراق را در شمار عمر نمی نهند (شمول حکم) تثبیت و تحقیق این که روز فراق در شمار عمر نمی آید (تقریر)

انکار و حصر:

هنر بی عیب حرمان نیست لیکن زمن محروم تر کی سائلی بود.

من محروم ترین سائل هستم. حصر صفت "محرومی" در موصوف "من" از من محروم تر

نیست (نفی مورد سوال)

انکار و شکایت:

خفته بر سنجاب شاهی نازنینی را چه غم گر زخار و خار سازد بستر و بالین غریب

(غزل ۱۴)

نفی و استبعاد:

چه نسبت است به رندی صلاح و تقوا را سماع وعظ کجا نغمه رباب کجا

(غزل ۲)

ب) تعظیم: یکی دیگر از اغراض ثانوی پر بسامدغزلیات حافظ است. این غرض حدود ۴۰ بار در شعر حافظ تکرار شده است. ۱۴ بار به صورت مستقل و ۲۶ بار به صورت توأم با اغراض ثانوی دیگر خصوصاً اغراض تعجب و حیرت.

غرض تعظیم را تفتازانی در مختصر المعانی "تهویل" خوانده و آن را با تفضیم برابر دانسته است، یعنی متکلم با سوال، شأن مورد سوال را به دلیل اغراضی که در ذهن دارد، با اهمیت تلقی می کند. (شیرازی، ۲/۳۰۰) در غرض تعظیم گاهی دلیل تعظیم و تفضیم ذکر می شود.

تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین کار که توسنی چو فلک رام تازیانه تست
(غزل ۳۴)

حافظ تو این سخن ز که آموختی که بخت تعویذ کرد شعرترا و به زر گرفت
(غزل ۸۷)

در ابیات فوق بندهای وابسته ای که همراه بایوند "که" آمده اند، دلیل تعظیم مورد سوال هستند.

غرض تعظیم با اغراض دیگر هم آمده است از جمله:

تعظیم و عجز:

این راه را نهایت صورت کجا توان بست کش صد هزار منزل بیش است در بدایت
(غزل ۹۴)

تعظیم و حیرت:

چه فتنه بود که مشاطه قضا انگیخت که کرد نرگس مستش سیه به سرمه ناز
(غزل ۲۵۸)

تعظیم و تعجب و حیرت:

چه مستی است ندانم که رو به ما آورد که بود ساقی و این باده از کجا آورد
(غزل ۱۴۵)

پ) تمنی و ترجی: برخی از محققان بلاغت، آرزوی محال و غیر ممکن را تمنی و غیر

محال و غیر دشوار را "ترجی" می خوانند. (شمیسا، ۱۳۷۳: ۱۱۴)

در کتب مختصرالمعانی، کشاف، مفتاح العلوم و در کتب متأخر چون معالم البلاغه رجایی از غرض ثانوی تمنا و ترجی سخنی به میان نیامده است، این غرض در شعر حافظ از لحاظ بسامد، رتبه سوم را دارد و حدود ۳۵ سوال حافظ دربردارنده آرزوست؛ چه آرزوی محال و چه غیر محال. این غرض ۱۸ بار به صورت مستقل و ۱۷ بار به صورت توأم با اغراض دیگر چون استبطا و استرحام آمده است. بیت دربردارنده ی این غرض اغلب با ادات "آیا" و فعل ناقص "بود" همراه است.

یا وفا یا خبر وصل تو یا مرگ رقیب بود آیا که فلک زین دوسه کاری بکند
(غزل ۱۸۹)

شهر خالی است زعشاق بود کز طرفی مردی از خویش برون آید و کاری بکند
(غزل ۱۸۹)

در پاش فتاده ام به زاری آیا بود آن که دست گیرد
(غزل ۱۴۸)

آرزو و استرحام:

حال خونین دلان که گوید باز وز فلک خون خم که جوید باز
(غزل ۲۶۲)

آرزو و استبطا:

یارب کی آن صبا بوزد کز نسیم آن گردد شمامه کرمش کارساز من
(غزل ۴۰۰)

آرزو و تشویق مخاطب

خشک شد بیخ طرب راه خرابات کجاست تا در آن آب و هوا نشو و نمایی بکنیم
(غزل ۳۷۷)

مصراع دوم غرض تشویق را برجسته می کند.

ت) تعجب و حیرت: از دیگر اغراض ثانوی سوال است. این غرض از نظر بسامد مرتبه چهارم را دارد و حدود ۳۰ بار در غزل خواجه به کار رفته است. در غزلیات حافظ حیرت و تعجب ۱۰ بار مستقل و حدود ۲۰ بار توأم با غرض های دیگر آمده است.

گفت و خوش گفت برو خرقه بسوزان حافظ یا رب این قلب شناسی زکه آموخته بود

(غزل ۲۱۱)

ببین که سبب زرخندان تو چه می گوید هزار یوسف مصری فتاده در چه ماست

(غزل ۳۳)

یا رب این آینه حسن چه جوهر دارد که در و آه مرا قوت تاثیر نبود

(غزل ۲۰۹)

تعظیم و حیرت:

چه قیامت است جانا که به عاشقان نمودی دل و جان فدای رویت بنما عذار ما را

(غزل ۶)

این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت و آهنگ بازگشت به راه حجاز کرد

(غزل ۱۳۳)

حیرت و اغراق:

چه ره بود این که زد در پرده مطرب که می رقصد با هم مست و هشیار

(غزل ۲۴۵)

حیرت و شکایت:

دیدى دلا که آخر پیری و زهد و علم با من چه کرد دیده معشوقه بازم

(غزل ۴۰۰)

غرض تعجب و حیرت با اغراق و تعظیم تداخل دارد و باز شناختن این سه غرض از هم نیاز به

تامل و دقت در معنای بیت دارد.

ث) اظهار عجز و ناتوانی (تعجیز) از این غرض سوال در کتب بلاغی متقدم سخنی به میان

نیامده است. بسامد آن در غزل های حافظ قابل توجه است و پنجمین مرتبه را در بین اغراض

ثانوی سوال دارد. این غرض حدود ۲۵ بار در غزل های حافظ (۱۳ بار مستقل و ۱۲ بار توأم با اغراض ثانوی دیگر از جمله طنز و تمسخر) به کار رفته است. در این غرض شاعر از ناتوانی و عجز خویش در انجام کار یا تحمل درد و دشواری سخن می گوید.

شکر چشم تو چه گویم که در آن بیماری می کند درد مرا از رخ زیبای تو خوش
(غزل ۲۸۷)

صبا ز حال دل تنگ ما چه شرح دهد که چون شکنج ورق های غنچه تو بر توست
(غزل ۵۵)

اندر آن ساعت که بر پشت صبا بندند زین با سلیمان چون برانم من که مورم مرکب است
(غزل ۳۱)

عجز و تحقیر:

زبان ناطقه در وصف شوق نالان است چه جای کلک بریده زبان بیهده گوشت
(غزل ۵۵)

عجز و تعظیم و انکار:

این راه را نهایت صورت کجا توان بست کش صد هزار منزل بیش است در بدایت
(غزل ۹۴)

عجز و شکایت:

چه عذر بخت خود گویم که آن عیار شهر آشوب به تلخی کشت حافظ را و شکر در دهان دارد
(غزل ۱۲۰)

ج) تحقیر: از دیگر اغراض ثانوی سوال است. گوینده با سوال مورد سوال را تحقیر می کند.

تحقیر در انواع مختلف حتی در معنی تمسخر و طنز نیز به کار می رود. این غرض ۲۱ بار در غزل حافظ مطرح شده است. ۱۲ بار مستقل و ۹ بار با اغراض دیگر بخصوص با غرض تمسخر و انکار.

خلوت گریه راه به تماشا چه حاجت است چون کوی دوست هست به صحرا چه حاجت است
(غزل ۳۳)

پیوند عمر بسته به مویی است هوش دار غمخوار خویش باش غم روزگار چیست

(غزل ۶۵)

در آن زمین که نسیمی وزد زطره دوست چه جای دم زدن نافه های تاتاریست

(غزل ۶۶)

اگر نه در خم چوگان او رود سرمن ز سر نگویم و سرخود چه کار باز آید

(غزل ۲۳۵)

عجز و تحقیر:

من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم لطف ها می کنی ای خاک درت تاج سرم

(غزل ۳۲۸)

انکار، تعظیم و تحقیر:

از ننگ چه گویی که مرا نام زنگ است از نام چه پرسى که مرا ننگ زنام است

(غزل ۴۶)

انکار و تحقیر:

زبان ناطقه در وصف شوق نالان است چه جای کلک بریده زبان بیهده گوست

(غزل ۵۸)

نهی، کثرت و ملامت:

بر در ارباب بی مروت دنیا چند نشینی که خواجه کی به در آید

(غزل ۲۳۲)

ج) نهی و تحذیر: این غرض در حقیقت یک جمله امری منفی است که در قالب سوال بیان

شده است و بسامد آن در شعر حافظ قابل توجه است. ۲۰ سوال حافظ در غزل این غرض را در بردارد که ۱۲ بار به صورت مستقل و ۸ بار توأم با اغراض دیگر است. از این غرض در برخی کتب بلاغی یاد شده است.

تا چند همچو شمع زبان آوری کنی پروانه مراد رسیدی محب خموش

(غزل ۲۸۵)

مگذران روز سلامت به ملالت حافظ چه توقع ز جهان گذران می داری

(غزل ۴۵۰)

تا کی می صبح و شکر خواب بامداد هشیار گرد هان که گذشت اختیار عمر

(غزل ۲۵۳)

تحدیر و استرحام:

چرا همی شکنی جان من به سنگ دلی دل ضعیف که باشد به نازکی چو زجاج

(غزل ۹۷)

تحدیر و ملامت:

باده درده چند از این باد غرور خاک بر سر نفس نافر جام را

(غزل ۸)

تحدیر و تحقیر:

چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است چو بر صحیفه عالم رقم نخواهد ماند

(غزل ۱۷۹)

ح) استرحام: در لغت، طلب رحم و بخشش است. این غرض در غزل های حافظ حدود ۱۹ بار به کار رفته است؛ ۱۰ بار مستقل و ۹ بار توأم با اغراض دیگر.

مردم چشمم به خون آغشته شد در کجا این ظلم با انسان کنند

(غزل ۱۹۷)

خون ما خوردند این کافر دلان ای مسلمانان چه درمان الیغاث!

(غزل ۹۶)

آن کیست کز روی کرم با من وفاداری کند

بر جای بدکاری چو من یک دم نکوکاری کند

(غزل ۱۹۱)

استرحام و حسن طلب:

کو کریمی که زبزم طربش غمزده ای جرعه ای در کشد و دفع خماری بکند

(غزل ۱۸۹)

استرحام و تمنا:

دل ریمده ما را که پیش می گیرد خبر دهید به مجنون خسته از زنجیر

(غزل ۲۵۶)

حال خونین دلان که گوید باز وز فلک خون خم که جوید باز

(غزل ۲۶۲)

خ) تشویق و برانگیختن به انجام کار: این غرض درغزل خواجه حدود ۱۵ بار به کار رفته است. ۸ بار مستقل و ۷ بار توأم. از این غرض در زبان هنجار و گفتار نیز استعمال دارد و تشویق در قالب سوال بسیار موثر و منتهی به مقصود است.

چه شود گر من و تو چند قدح باده خوریم باده از خون رزان است نه از خون شما

(غزل ۲۰)

سروچمان من چرا میل چمن نمی کند همدم گل نمی شود یاد سمن نمی کند

(غزل ۱۹۲)

شراب لعل و جای امن و یار مهربان ساقی

دلا کی به شود کارت اگر اکنون نخواهد شد

(غزل ۱۶۵)

تشویق و تعجب:

بدین شعرتر شیرین زشاهنشہ عجب دارم که سرتاپای حافظ را چرا درزر نمی گیرد

(غزل ۱۴۹)

تشویق و انکار

جام جهان ناماست ضمیر منیر دوست اظهار احتیاج خود آن جا چه حاجت است

(غزل ۳۳)

تشویق و گلابه:

آن جوان بخت که می زد رقم خیر و قبول بنده پیر ندانم زچه آزاد نکرد

(غزل ۱۴۴)

تشویق، نهی و ملامت

ساقیا در گردش ساغر تعلق تا به چند دور چون بر عاشقان افتد تسلسل بایدش
(غزل ۲۷۶)

د) استبطاء: به کندی برآورده شدن و اظهار بی تابی در برآورده شدن آمال و آرزوها و به سررسیدن انتظار؛ چنان که انسان انتظار آمدن عزیزی را داشته باشد و بگوید: «پس چرا نیامدی؟» یعنی چرا آمدنش به کندی صورت می گیرد. این غرض ثانوی در شعر حافظ حدود ۱۴ بار به کار رفته است. ۱۲ بار مستقل و ۲ بار توأم با اغراض دیگر.

یا رب کی آن صبا بوزد کز نسیم آن گردد شمامه کرمش کار ساز من
(غزل ۴۰۰)

آب حیوان تیره گون شد خضر فرخ پی کجاست
خون چکید از شاخ گل باد بهاران را چه شد
(غزل ۱۶۹)

نشان یار سفر کرده از که پرسم باز
که هر چه گفت برید صبا پریشان گفت
(غزل ۸۸)

استبطاء و آرزو:
گفتم کی ام دهان و لب کامران کنند گفتا به چشم هر چه تو گویی چنان کنند
(غزل ۱۹۸)

ذ) حصر یا قصر: این غرض در غزلیات حافظ حدود ۱۴ بار به کار رفته است. ۱۰ بار به صورت مستقل و ۴ بار به صورت توأم و همراه با اغراض دیگر. این غرض بدین معناست که گاهی گوینده جهت نشان دادن اختصاص و تعلق انحصاری یک صفت به موصوف یا یک موصوف به صفت خاص، آن رابه صورت سوال مطرح می کند. این نوع سوال گاه با آهنگ و گاه با ادات سوالی می شود.

معنی آب زنگی و روضه ارم جز طرف جویبار و می خوشگوار چیست

(غزل ۶۵)

جز فلاتون خم نشینی شراب سرّ حکمت به ما که گوید باز

(غزل ۲۶۲)

دانی که چیست دولت یاردیدن در کوی او گدایی بر خسروی گزیدن

(غزل ۳۹۲)

این غرض گاه با استهزا و طنز، گاه با اغراق و نفی و گاه با اعجاب همراه می گردد:

حصر و نفی و اغراق:

هنر بی عیب حرمان نیست لیکن زمن محروم ترکی سائلی بود

(غزل ۲۱۷)

حصر و استهزا

ناصرم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق برو ای خواجه عاقل هنری بهتر از این

(غزل ۴۰۴)

ر) استبعاد: این غرض حدود ۱۳ بار در قالب سوال مطرح شده است. ۵ بار به صورت مستقل و ۸ بار توأم با اغراض دیگر. در استبعاد بیشتر معنا در نظر است تا مسافت یا فاصله ی مکانی. تفتازانی در "مختصر المعانی" بدین غرض ثانوی اشاره کرده است و آن را بعید الوقوع دانستن مورد سوال تعریف کرده است. (شیرازی، ۱۳۷۵: ۲/۳۰۲) در استبعاد، منافات داشتن مورد سوال نیز در نظر است.

صلاح کار کجا و من خراب کجا ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا

(غزل ۲)

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل کجا دانند حال ما سبکباران ساحل ها

(غزل ۱)

هر سر موی مرا با تو هزاران کار است ما کجاییم و ملامتگر بیکار کجاست

(غزل ۱۹)

استبعاد و انکار:

من جرعه نوش بزم تو بودم هزار سال کی ترک آبخورد کند طبع خوگرم

ز) تقریبات: از اغراض دیگر سوال است. از این غرض در کتب بلاغی قدیم سخن رفته است. علاوه بر ادبیات، در گفتار عادی و روزمره نیز این غرض در قالب سوال مطرح می شود و تاثیر کلام را مضاعف می سازد. تقریر یعنی واداشتن مخاطب بر اقرار نمودن به آنچه که از حکم نزد او معلوم است؛ تقریر به دو معناست: ۱- وادار نمودن مخاطب به اقرار آنچه می داند ۲- تثبیت و تحقیق؛ یعنی تثبیت چیزی که او و مخاطب هر دو می دانند (شیرازی، ۱۳۷۵: ۲/۲۸۷). تفاوت این دو معنا به نیت گوینده سوال بستگی دارد. تفتازانی تقریر در هر دو معنا را مجاز مرسل می خواند. از باب این که در این غرض ملزوم در لازم استعمال می شود. همچنین او معتقد است: اگر ادوات استفهام در مقامی استعمال شوند که متکلم جاهل به مورد سوال است، آن ها در معنای حقیقی خود به کار رفته اند و اگر در مقامی به کار روند که گوینده عالم به مسوول عنه (مورد سوال) باشد، مجاز مرسل یا کنایه می باشند، کنایه از باب ذکر ملزوم و اراده لازم و مجاز از باب ذکر لازم و اراده ملزوم. (همان، ۲۸۳-۲/۲۸۳). در شعر حافظ تقریرها از قسم تثبیت و تحقیق هستند. یعنی حافظ با سوال، از مخاطب می خواهد، دانسته و علم خود را تثبیت کند و از او به درستی گفته خود اقرار بگیرد. در غزل حافظ بیشتر از ۱۰ بار سوال با غرض تقریر و آن هم با غرضی واحد و مستقل به کار رفته است و حدود ۴ بار به صورت توأم و همراه با چند غرض ثانوی دیگر. تقریر معمولاً در بردارنده یک حکم یا یک اعتقاد و اندیشه معروف و مقبول و یا یک عرف و قاعده اجتماعی، فرهنگی و ... است. مخاطب با سوال متکلم از جهت شناخته و مقبول بودن مورد سوال با او همراه می شود. مثلاً در گفتار روزمره از مخاطب می پرسیم: آیا می شود در امانت خیانت کرد؟ او قطعاً خواهد گفت خیر: "آیا من می توانستم به تنهایی با خیل عظیم دشواری ها مقابله کنم؟" او خواهد گفت «خیر». از غرض ثانوی تقریر در شعر حافظ می توان ابیات زیر را برشمرد:

زیاده هیچت اگر نیست این نه بس که ترا / دمی ز وسوسه عقل بی خبر دارد

(غزل ۱۱۶)

گر رود از پی خوبان دل من معذور است

درد دارد چه کند کز پی درمان نرود

(غزل ۲۲۳)

دی عزیزی گفت پنهان می خورد حافظ شراب

ای عزیز من نه عیب آن به که پنهانی بود

(غزل ۲۱۸)

باز پرسید ز گیسوی شکن در شکنش کاین دل غمزده سرگشته گرفتار کجاست

(غزل ۱۹)

تقریر و اتکار:

همه کارم ز خود کامی به بدنامی کشید آخر

پنهان کی ماند آن رازی کزوسازند محفل ها

(غزل ۱)

تقریر و حصر:

خوشر از فکر می و جام چه خواهد بودن تا ببینم سرانجام چه خواهد بودن

(غزل ۳۹۱)

۱) یاس و نومییدی: گاهی غرض از سوال بیان یاس است و ناامیدی. یعنی گوینده خبر یاس و ناامیدی خود را به صورت سوال مطرح می کند. این غرض در شعر حافظ حدود ۱۲ بار (۹ بار مستقل و ۳ بار توأم با غرض دیگر) به کار رفته است. این غرض با غرض عجز و ناتوانی و تعظیم همراه است.

جهان چو خلد برین شد به دور سوسن و گل ولی چه سود که دروی نه ممکن است خلود

(غزل ۲۱۹)

در بیت فوق دلیل و غرض سوال که همان نومییدی و یاس است، ذکر گردیده است.

سخن در احتیاج ما و استغای معشوق است چه سود قسوتگری ای دل که در دلبر نمی گیرد

(غزل ۱۴۹)

مراد دل ز که پرسم که نیست دلداری که جلوه نظر و شیوه کرم دارد

(غزل ۱۱۹)

یاس و آرزو:

شبی که ماه مراد از افق شود طالع

بود که پرتو نوری به بام ما افتد

(غزل ۱۱۴)

یاس و عجز:

من خاکی که از این در نتوانم برخاست

از کجا بوسه زخم بر لب آن قصر بلند

(غزل ۱۸۱)

(س) تاسف و تاثر: این غرض نیز در غزلیات حافظ حدود ۱۲ بار به کار رفته است. نیمی به صورت مستقل و نیمی دیگر توأم با اغراض ثانوی دیگر. این نیز خبر یا عاطفه ای است که در قالب سوال بیان می شود:

یاری اندر کس نمی بینیم یاران را چه شد

دوستی کی آخر آمد دوستان را چه شد

(غزل ۱۶۹)

زشت صدق گشادم هزار تیر دعا ولی چه سود یکی کارگر نمی آید

(غزل ۲۳۷)

بشد که یاد خوشش باد روزگار وصال

خود آن کرشمه کجا رفت و آن عتاب کجا

(غزل ۲)

تاثر و استرحام:

ای منعم آخر برخوان جودت

تا چند باشیم از بی نصیبان

(غزل ۲۸۳)

تاثر و آرزو

بود آیا که در میکده ها بگشایند

گره از کار فرو بسته ما بگشایند

(غزل ۲۰۲)

ش) **حسن طلب:** گاهی سوال در غرض ثانوی حسن طلب به کار می رود. گوینده از جهت این که با مخالفت یا اکراه طرف مقابل روبه رو نشود، حاجت خود را به شیوه ای زیبا در قالب سوال مطرح می سازد. حسن طلب، طلب غیرمستقیم است. وقتی طلب کننده تشخیص دهد که طلب در قالب سوال موثر واقع خواهد شد، آن را به صورت سوال مطرح می کند. این غرض حدود ۷ بار در غزل حافظ به کار رفته است. یک بار مستقل و مابقی توأم با اغراض دیگر:

شکر فروش که عمرش دراز باد چرا تفقدی نکند طوطی شکر خارا

(غزل ۳)

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد

ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود

(غزل ۲۰۶)

گردون چو کرد نظم ثریا به نام شاه من نظم درّ چرا نکنم از که کمترم

(غزل ۳۲۹)

ای منعم آخر بر خوان جودت تا چند باشیم از بی نصیبان

(غزل ۳۸۳)

ص) **بیان کثرت:** از اغراض ثانوی سوال است که بر کثرت و فراوانی دلالت دارد. این نوع نیز خبری است که در قالب سوال بیان می شود. در غزل حافظ بسامد این غرض ۷ بار است که ۴ بار مستقل و ۳ بار به صورت توأم با اغراض دیگر است:

در تاب توبه چند توان سوخت همچو عود می ده که عمر در سر سودای خام رفت

(غزل ۸۴)

غم دل چند توان خورد که ایام نماند گو نه دل باش و نه ایام چه خواهد بودن

(غزل ۳۹۱)

چند به ناز پرورم مهر بتان سنگدل یاد پدر نمی کنند این پسران ناخلف

(غزل ۲۹۶)

چه جورها که کشیدند بلبلان ازدی بـه بوی آن که دگر نو بهار باز آید

(غزل ۲۳۰)

کثرت، تحذیر و ملامت:

خاک بر سر نفس نافر جام را باده در ده چند از این باد غرور

(غزل ۸)

گفتی که حافظ این همه رنگ و خیال چیست

نقش غلط مبین که همان لوح ساده ایم

(غزل ۳۶۴)

ض) شمول حکم: این غرض ثانوی حکایت از شمول و دربرگیری دارد. یعنی مورد سوال جامع و دربرگیرنده است؛ هیچ مصداقی از حوزه شمول مورد سوال خارج نیست. این غرض نیز در گفتار کاربرد فراوان دارد. در غزل های حافظ بسامد این غرض حدود ۶ است که نیمی مستقل و نیمی دیگر توأم با اغراض دیگر است.

غزلیات عراقی است سرود حافظ که شنید این ره دلسوز که فریاد نکرد

(غزل ۱۴۴)

حدیث حافظ و ساغر که می زند پنهان چه جای محتسب و شحنه پادشه دانست

(غزل ۴۷)

عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد ای خواجه درد نیست و گرنه طیب هست

(غزل ۶۳)

گدایی در جانان به سلطنت مفروش کسی ز سایه این در به آفتاب رود

(غزل ۲۲۱)

ط) طنز، مستخره و استهزا: از دیگر اغراض سوال است. این غرض حدود ۵ بار در غزل های حافظ به کار رفته است. ۲ بار مستقل و ۳ بار توأم با اغراض ثانوی دیگر.

زدست جور تو گفتم ز شهر خواهم رفت

به خنده گفت که حافظ برو که پای تو بست

(غزل ۳۲)

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس

توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند

(غزل ۱۹۹)

چنگ در غلغله آید که کجا شد منکر

جام در قهقهه آید که کجا شد مناع

(غزل ۲۹۳)

ظ) **گلابیه:** گاهی شاعر گله و شکایت خود را به صورت سوال بیان می کند. این نوع، بیان مطلب به صورت غیر مستقیم است. وقتی روی شکایت به صورت مستقیم نیست، شاعر گله را با سوال مطرح می کند. تعداد این غرض در غزل خواجه حدود ۴ است. نیمی مستقل و نیمی توأم. این غرض با تاسف، تعجب و تعظیم همراه است:

خفته بر سنجاب شاهی نازینی را چه غم
گر زخار و خار سازد بستر و بالین غریب

(غزل ۱۴)

دل از من برد و روی از من نهان کرد
خدا را با که این بازی توان کرد

(غزل ۱۳۷)

دیدنی دلا که آخر پیری و زهد و علم
با من چه کرد دیده معشوقه باز من

(غزل ۴۰۰)

ع) **تجاهل عارف:** در علم بدیع تجاهل عارف از گونه های اغراق است. در این غرض شاعر تظاهر و وانمود به ندانستن می کند. تجاهل در زبان خبر نازیبا و ناشایسته است، اما در ادبیات دروغ و ناپسند به حساب نمی آید، بلکه ترفندی شیرین و زیباست. در غزل حافظ بسامد این غرض حدود ۵ است که بیشتر به صورت مستقل آمده است.

تیر عاشق کش ندانم بر دل حافظ که زد
این قدر دانم که از شعر ترش خون می چکد

(غزل ۲۴۰)

با صبا در چمن لاله سحر می گفتم
که شهیدان کینند این همه خونین کفنان

(غزل ۳۸۷)

غ) **عبوت و تنبه:** این غرض حدود ۳ بار در غزلیات حافظ بیان شده است. گوینده جهت موثر واقع شدن مورد تنبه آن را به صورت سوال مطرح می کند.

دیدنی آن قهقهه کبک خرامان حافظ

که زسر پنجه شاهین قضا غافل بود

(غزل ۲۰۷)

تا در ره پیری به چه آیین روی ای دل

باری به غلط صرف شد ایام شبات

(غزل ۱۵)

(ف) ملامت و سوزنش: از دیگر اغراض ثانوی سوال است. ملامت نیز به طور مستقیم برای

شخص مورد ملامت آزار دهنده است، اما طرح ملامت با ساخت سوال از خشونت آن می‌کاهد.

نکردی شکر ایام وصالش

چرا حافظ چو می ترسیدی از هجر

(غزل ۲۷۹)

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس

تو به فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند

(غزل ۱۹۹)

باده در ده چند از این باد غرور

خاک بر سر نفس نافر جام را

(غزل ۸)

(ق) اغراق: اغراق از اغراض ثانوی دیگر در غزل‌های حافظ است. ۳ بار این غرض در

غزل‌های حافظ به صورت توأم با اغراض دیگر به کار رفته است:

هنر بی عیب حرمیان نیست لیکن

زمن محرومتر کی سائلی بود

(غزل ۲۱۷)

چه ره بود این که زد در پرده مطرب

که می رقصند با هم مست و هشیار

(غزل ۲۴۵)

گر کمیت اشک گلگونم نبودی گرمرو

کی شدی روشن به گیتی راز پنهانم چو شمع

(غزل ۲۹۴)

(ک) تاکید: این غرض در شعر حافظ حدود ۳ بار به کار رفته است. ۲ بار مستقل و ۱ بار توأم

با اغراض دیگر.

سهو و خطای بنده گرش اعتبار نیست

معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست

(غزل ۶۵)

آتش مهر ترا حافظ عجب در سر گرفت آتش دل کی به آب دیده بنشانم چو شمع

(غزل ۲۹۴)

گ) جلب توجه و آماده کردن مخاطب برای بیان مسأله: گاهی سوال برای آماده کردن و جلب توجه مخاطب است. یعنی گوینده با طرح سوال مخاطب را آماده ی شنیدن و پذیرش مطلب می کند. این غرض ۳ بار در غزل های حافظ بیان شده است.

گفتی که حافظا دل سرگشته ات کجاست در حلقه های آن خم گیسو نهاده ایم

(غزل ۳۶۴)

دانی که چنگ و عود چه تقریری کنند پنهان خورید باده که تعزیری می کنند

(غزل ۲۰۰)

زمرغ صبح نسدانم که سوسن آزاد چه گوش کرد که باده زبان خموش آمد

(غزل ۱۷۵)

ل) هشدار: سوال گاهی در مفهوم هشدار به کار می رود. این غرض ثانوی ۲ بار در سوال

های حافظ به کار رفته است:

مگرش خدمت دیرین من از یاد برفت ای نسیم سحری یاد دهش عهد قدیم

(غزل ۳۶۷)

دانی که چنگ و عود چه تقریری کنند پنهان خورید باده که تعزیری می کنند

(غزل ۲۰۰)

م) سوال: گاهی نیز سوال در غرض اولی و به عنوان کسب اطلاع، اخبار و آگاهی به کار می

رود. سوال حدود ۲ بار در غزل حافظ در معنای اولی خود به کار رفته است.

گفتم که خواجه کی به سر حجله می رود

گفت آن زمان که مشتری ومه قران کنند

(غزل ۱۹۸)

عزم دیدار تو دارد جان بر لب آمده باز گردد یا برآید چیست فرمان شما

(غزل ۱۲)

(ن) نفرین: گاهی نیز سوال درغزل حافظ در مفهوم و معنای نفرین به کار رفته است.

رقیب آزارها فرمود و جای آشتی نگذاشت

مگر آه سحر خیزان سوی گردون نخواهد شد

(غزل ۱۶۵)

(و) بیان نگرانی: سوال می تواند باغرض بیان نگرانی و اضطراب به کار رود.

در چین زلفش ای دل مسکین چگونه ای کاشفته گفت باد صبا شرح حال تو

(غزل ۴۰۸)

(ه) انتظار: سوال در بیان انتظار نیز به کار می رود؛ وقتی شاعر منتظر کسی یا چیزی

است، خبر انتظار را در قالب سوال می گوید. این غرض بسیار نزدیک است به غرض بی تابی و

استیضا:

نقشی بر آب می زرم از گریه حالیا تا کی شود قرین حقیقت مجاز من

(غزل ۴۰۰)

او به خونم تشنه و من بر لبش تا چون شود

کام بستانم ازو یا داد بستاند زمن

(غزل ۴۰۱)

(ی) تضاد: سوال می تواند در غرض ثانوی تضاد به کار رود.

دلبرابنده نوازیت که آموخت بگو که من این ظن به رقیبان تو هرگز نبرم

(غزل ۳۲۸)

این غرض شبیه طنز است ولی مراد آن است که دلبرابنده نواز نیست.

منابع و مآخذ

اسفندیاری، علی، (نیما یوشیج) (۱۳۷۵) مجموعه کامل اشعار، به کوشش طاهباز، تهران، نشر نگاه.

- باطنی، محمدرضا، (۱۳۷۰) توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، تهران، امیرکبیر.
- تجلیل، جلیل، (۱۳۷۶) معانی و بیان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- جرجانی، عبدالقاهر، (۱۳۶۸) دلائل الاعجاز، ترجمه محمد رادمثنش، مشهد، آستان قدس رضوی.
- حافظ، شمس الدین محمد، (۱۳۶۲) دیوان اشعار، به تصحیح محمد قزوینی غنی، تهران، زوار.
- خرمشاهی، بهاءالدین، (۱۳۷۲) حافظ نامه، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- رجایی بخارایی، محمدخلیل، (۱۳۷۹) معالم البلاغه، شیراز، نشر دانشگاه شیراز.
- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۳) معانی، تهران، انتشارات میترا.
- شوقی ضیف، (۱۳۸۳) تاریخ و تطور علوم بلاغت، ترجمه محمدرضا ترکی، سمت، تهران.
- شیرازی، محمدامین، (۱۳۷۵) آیین بلاغت (شرح مختصر المعانی)، دفتر انتشارات اسلامی.
- عرفان، حسن، (۱۴۱۲ هـ. ق) کرانه ها (شرح مختصر المعانی)، چاپ اول، انتشارات هجرت.
- کزازی، میرجلال الدین، (۱۳۷۲) معانی، تهران، نشر کتاب ماد، تهران.
- وحیدیان کامیار، تقی، (۱۳۷۹) بدیع ازدیدگاه زیبایی شناسی، تهران، دوستان.
- همایی، جلال الدین، (۱۳۶۷) فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران، نشرهما.
- همایی، جلال الدین، (۱۳۷۰) معانی و بیان، به کوشش ماهدخت بانوهمایی، تهران، نشرهما.